

چوپانی را فرزندى بود زیرک و کاردان و این پسر کمک پدر همى کرد در (احصاء) شمارش و آمارگیری از گوسفندان. چنان چه هر غروب پسر گوسفندان را همى شمرده و چند و چون کار به پدر گزارش همى داده تا پدر به نتیجه همى رساند.

تا اینکه پسر بزرگ شد و به دنبال کسب مدرک راهى شهر شد؛ بعد از چند سال تلاش و کوشش و جد و جهد بالاخره پسر باسواد شد و به خدمت پدر بازگشت. پدر در کمال مسرت روزى از او خواست تا باز در شمارش گوسفندان به او کمک کند؛ فرزند هم با تمام اشتیاق قبول کرد.

گوسفندان وارد آغل شدند اما گویى کار پسر به انجام نرسیده بود چون معلوم بود که هنوز نتوانسته آن ها را بشمرد. به همین دلیل از پدر خواهش کرد که بار دیگر گوسفندان را برگرداند و از نو وارد آغل کند؛ ولى مثل این که ... پسر نتوانست برای بار دوم و ... بار ... هم موفق شود و نصف شب شد.

پدر که تا آن موقع حوصله کرده و چیزى نگفته بود از کوره در رفت و با عصبانیت از پسر ش پرسید: قبلاً بار اول گوسفندان را دقیقى می شمردى و آمارش را به من تحویل مى دادى، اما الان تا نصف شب هم از عهده این کار بر نیامده اى؟ علت چیست؟ پسر گفت: قبلاً که با سواد نبودم و ضرب و تقسیم و توان نمى دانستم کله گوسفندان را مى شمردم اما الان با سواد شده ام، پای گوسفندان را مى شمرم و تقسیم بر ۴ مى کنم ولى نمى دانم چرا جور در نمى آید.

## نتیجه!

گاهی انسان به علت داشتن یک سرى اطلاعات سطحى فکر مى کند که با این اطلاعات باید تمام سوالات را جواب دهد یا آن ها را به گونه اى پیچیده و در هم کند اما دوستان عزیز همیشه به یاد داشته باشیم که هر سوال جواب آسانى دارد و نیازی نیست آن را عجیب و غریب تر کنیم. چون شما بار ها تجربه کرده اید که جواب سوالات بعد از حل آن ها چه قدر آسان بوده است. پس یادمان باشد علم و سواد قدمى است رو به جلو، نه پیچیده کردن دانسته هاى قبلى!